

نگارش به مثابه سلوک

آقای منصور براهیمی . جلسه ۱۳۸

قیامت انفسیه . ۲۳ بهمن ۹۷

با همین چشم‌های بسته روی صدای قلب‌تان تمرکز کنید و سعی کنید آن را بشنوید. این آخرین ضربان قلب شماست. و با هر ضربه ضعیف‌تر می‌شود. وقتی ضربان را می‌شنوید دیگر هیچ صدایی نیست. فقط ضربانی است که هر دم ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود. آن قدر ضعیف که می‌شود حدس زد، کم‌کم متوقف خواهد شد. اول ضربان نامنظم و بعد ضعیف و ضعیف‌تر، و سرانجام سکوت محض. اما شما هم‌چنان روی ضربان قلب‌تان متمرکز هستید. هیچ صدایی نیست. هیچ چیزی نیست. یک سکوت محض و خالی از هر چیز. نه تصویری هست. نه خاطره‌ای هست. نه خیالی هست. نه حتی احساسی از زنده بودن، حیات داشتن و چیزی شبیه به این‌ها. در همین سکون و سکوت محض هست که احساس می‌کنید انگار زمین را دارند تکان می‌دهند. شما هیچ تکانی نمی‌خورید. هیچ لرزه‌ای در شما نیست. اما زمین را مثل گهواره‌ای تکان می‌دهد. و زمین در مدت کوتاهی به گرد بی‌پایانی بدل می‌شود. به غباری بی‌پایان. هیچ چیز نمی‌ماند. کوه‌ها مثل پشم رنگی‌ای که حلاجی کرده‌اند به هوا می‌رود. هیچ چیز ثبات ندارد. هیچ چیز مستقر نیست. اما شما محکم و مستقر و با ثبات هستید. کهکشان هم به یک انفجار بزرگ بدل می‌شود. کل کهکشان‌ها نابود می‌شوند. جز غباری عظیم هیچ چیز باقی نمی‌ماند. اما سکون و ثبات و سکوت هم‌چنان در شما هست. حالا که همه چیز نابود شده است، جز غبار هیچ چیز باقی نمانده است. این غبار هم آرام آرام فرو می‌نشیند؛ خیلی آرام. شاید اگر شما می‌خواستید به زمان زمینی حساب کنید سال‌ها طول می‌کشید تا این غبار فرو بنشیند. اما الان لحظه‌ای بیش نیست. وقتی غبار فرو می‌نشیند دیگر هیچ چیز نیست. تنها چیزی که می‌توانید بر وجودش گواهی دهید ثبات و سکون و استحکام شماست. و وضوح محض؛ همه چیز واضح است اگر چیزی وجود داشته باشد. چیزی وجود ندارد اما وضوح هست. هیچ تاریکی، ابهام، پرسش، هیچ چیز نیست از این دست. فقط وضوح و روشنی محض است. اگر این ثبات و سکون خودتان را تجربه کردید؛ اگر این وضوح محض در عین نیستی همه چیز را تجربه کردید، این تجربه را آن قدر تنزل دهید و آن قدر پایین بیاورید تا بتوانید آن را با کلمات بیان کنید. اگر کلمات گنجایش‌اش را ندارند، فقط آن را حفظ کنید.